

اسم اعظم الهی و چگونگی کارکردهای آن در قرآن

عبدالرضا مظاهری*

استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۴/۱۰، تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۰۴/۲۴)

چکیده

هر اسمی از اسماء الهی از نظر مصداق عین ذات و سایر اسما است، ولی از نظر مفهوم مغایر با ذات و سایر اسماست، پس هر اسم دارای دو دلالت است؛ یکی دلالت بر ذات و دیگر دلالت بر صفتی خاص که موجب تمییز آن اسم از اسماء دیگر می‌شود و خداوند که حقیقت واحد است، کثرت اسماء او بر اثر اعتبارات گوناگون بوجود می‌آید؛ مثلاً از این جهت که موجودات را آفریده، «خالق» و از آن جهت که به همه چیز آگاه می‌باشد، «عالم» است و از جهت تدبیر عالم، «مدبّر» و از جهت محبت و رحمت، «رحمن و رحیم» است، اما از میان این نود و نه یا هزار و یک اسمی که به او نسبت داده‌اند، کدامیک «اسم اعظم» است و معیار اعظم بودن چیست؟! برخی اسم «الله» را اسم اعظم دانسته‌اند و دلایلی برای آن ارائه نموده‌اند و خواصّ و کارکردهایی نیز به آن نسبت داده‌اند و برخی نیز «بسم الله الرحمن الرحیم» را اسم اعظم دانسته‌اند و بعضی «یا حی یا قیوم» و بعضی «ذوالجلال و الإکرام» را اعظم آورده‌اند و در قرآن کریم نشانه‌هایی برای آیاتی که دارای اسم اعظم می‌باشند، آورده‌اند و تعدادی از اسماء را ذکر کرده‌اند و در دعاها نیز کارکردهایی به اسم اعظم الهی نسبت داده شده است. واژگان کلیدی: اسم، مسمی، ذات، غیریت، اعظم، الله، کثرت اسماء.

*. E-mail: Mazaheri44@yahoo.com

مقدمه

اصولاً دو سؤال اساسی درباره‌ی اسماء مطرح می‌شود؛ سؤال اول اینکه اولین اسماء و امّهات اسماء و اسم اعظم کدامند؟! و سؤال دوم درباره‌ی اولین آثار اسماء در اعیان خارجه است.

این دو سؤال به دو مسأله‌ی فرعی از مدلول لفظ اسماء مربوط می‌شود و آن اینکه آن مدلول به لحاظ وجودشناختی چه وضعیتی دارد؟ آیا وجود دارد یا معدوم است؟! یا نه وجود است و نه عدم، بلکه نسبت‌هایی هستند که نه معنی حدوث دارند و نه قدم؛ زیرا این اوصاف وجود و عدم را می‌پذیرند و آن مدلول اگر نه وجود باشد و نه عدم، خودبخود این اوصاف حدوث و قدم را هم نمی‌پذیرند (ابن عربی، ۱۳۳۹ق.، ج ۳: ۱۷۴). اگر چنین است پس چرا بین اسماء تفاضل قائل می‌شوند و اگر این تفاضل وجود ندارد، طبق چه معیاری برخی از اسماء را امّهات اسماء نامیده‌اند؟! می‌توان گفت به دو دلیل بین اسماء الهی مفاضلت وجود ندارد که عبارتند از:

۱. چون نسبت تمام اسماء به ذات یک نسبت است و در بین آنها فضیلتی وجود ندارد و اگر کسی بگوید که بعضی از مراتب نسبت به بعضی دیگر بر حسب آنچه از حقایق که به آن نسبت داده می‌شود، برتری می‌یابند، پس این برتری مراتب باعث می‌شود که در اسماء نیز برتری واقع شود و برخی از اسماء نسبت به برخی دیگر برتر باشند. جواب این است که هیچ کس عقلاً و یا شرعاً به آن قائل نیست. همچنین اگر کسی بگوید «عمومیت» اسماء دلیلی دیگر بر برتری آن اسم است، جواب این است که این عمومیت هم دلیل برتری اسماء نیست، چون فضیلت در چیزی واقع می‌شود که شأنش قبول آن فضیلت باشد، برای اینکه عملکردی در قبول آن فضیلت وجود ندارد و همچنین عملکردی در آنچه که جایز است بدان وصف شود، ولی بدان اتّصاف نمی‌گردد، وجود ندارد.

۲. دلیل دیگر آنکه اسماء الهی به ذات برمی‌گردند و ذات حق تعالی هم یکی بیش نیست، در حالی که مفاضلت کثرت را می‌رساند و شیء بر نفس خودش برتری ندارد، لذا مفاضلت جایز نیست و اگر چنین است، بر طبق چه معیاری برخی از اسماء را امّهای اسماء و اسم اعظم نامیده‌اند؟ (همان: ۲۰۷).

تعریف اسم و صفت از دیدگاه متکلم، فیلسوف و عارف

نحویون وابسته به مکتب بصره، کلمه‌ی «اسم» را مشتقّ از «سموّ» دانسته و نحویون وابسته به مکتب کوفه منشأ اشتقاق آن را «سمه» بشمار آورده‌اند. طبق هر یک از دو نظر، هرگاه لفظ افاده‌ی معنی کند، آن را اسم می‌خوانند، اعم از اینکه آن معنی در زمره‌ی معانی اسمیه و حرفیه باشد یا با معنی فعل تطبیق نماید. البته برخی از علمای علم نحو به اصطلاح مخصوص خود نظر داشته و معتقدند اسم جز بر معنی مستقل غیر مقرون به یکی از زمانهای سه‌گانه ماضی، حال و مستقبل دلالت ندارد. متکلمان نیز اصطلاح خاص خود را دارند و معتقدند اسم جز در مورد برخی از اقسام آنچه علمای علم نحو آن را اسم می‌خوانند، بکار نمی‌رود (فخر رازی، ۱۳۷۴: ۳۷). این اشخاص معتقدند هر یک از ماهیات را از دو لحاظ می‌توان اعتبار کرد: اعتبار اوّل این است که ماهیت «من حیث هی» در نظر گرفته شود و چیز دیگری در آن دخالت نداشته باشد. اعتبار دوم این است که ماهیت از جهت اینکه موصوف به یک صفت معین است، منظور گردد.

در نظر متکلمان، اعتبار اوّل در مورد اسم صادق است و اعتبار دوم به صفت مربوط می‌گردد؛ مثلاً کلماتی از قبیل آسمان و زمین در زمره‌ی اسماء قرار دارند، ولی عنوان، طویل، ابیض، اسود و امثال آن صفت شناخته می‌شوند. این همان چیزی است که متکلمان آن را ملاک تفاوت میان اسم و صفت می‌شناسند.

اسم در لغت کلمه‌ای است که بوسیله‌ی آن چیزی یا کسی را می‌خوانند. قسمی از اقسام کلمه است که بدان مردم یا چیزها را نامند و یا معین نمایند که البته مقصود از اسم، بالعرض

است نه بالذات، چون آنچه از بالذات منظور است، مسمّی است نه اسم (سراج، ۱۴۲۱ق: ۸۶).

اسم یک علامت است. اینکه بشر برای اشخاص و برای همه چیز یک اسمی گذاشته است، در واقع علامت‌گذاری و نامگذاری کرده است، برای این است که این علامت یک شناسایی اسمی باشد. اسمای خداوند هم علامت‌های ذات مقدّس اوست. آن قدری که بشر می‌تواند از ذات مقدّس حق تعالی اطلاع ناقص پیدا کند، از اسمای حق است (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۹۷).

در اصطلاح حکما، موجودی را که در آن وصف معتبر نیست، اسم گویند و آن را که با وصف اعتبار شده، چون وصف قدرت و علم و حیات، اگر آن اسم با این معانی اعتبار شود، به آن صفت گویند؛ مثل قادر، عالم و حیّ. از این لحاظ اسم با صفت دو چیز مجزاً می‌باشند، اما در اصطلاح عرفا هرگاه ذات وجود را با صفت معینی که تجلّی‌ای از تجلّیات وجود است، اعتبار کنیم، آن را اسم نامند؛ مثل رحمان و رحیم و آن صفاتی که در ذات به اعتبار شأنی از شئون و تجلّی‌ای از تجلّیاتش اعتبار شود؛ مثل رحمت و علم، آن را وصف و صفت می‌نامند. پس آن را که حکیم وصف می‌گوید، در نزد عرفا اسم است.

رابطه‌ی اُمّ الأسماء و اسم اعظم

اگر چیزی پیدا شود که اسماء متعدّدی داشته باشد، به دلیل آن است که آن چیز دارای وجوه متعدّدی است که با توجّه به هر وجه با یک اسم خوانده می‌شود، این وجوه را «حقایق ثانی» می‌گویند و اگر اسمی بدون این وجوه در نظر گرفته شود؛ یعنی اصل آن اسم بدون وجوه ملاحظه شود، آن «اُمّ الأسماء» است؛ یعنی «اصل» است. اُمّ الأسماء که با توجّه به ایجاد عالم در نظر گرفته می‌شود، هفت اسم است که عبارتند از «حیّ»،

«عالم»، «مرید»، «قادر»، «قائل»، «جواد» و «مقسط». اینها مفاتیح غیب هستند، چون عالم از طریق اینها آفریده شده است. اما امّهات اسماء بدون در نظر گرفتن عالم، چهار اسم است که عبارتند از: «الحی»، «المتکلم»، «السمیع» و «البصیر» (ابن عربی، ۱۳۳۹ ق، ج ۱: ۱۵۰).

حکیم ترمذی در کتاب خاتم/الأولیاء برای نشانه و شناخت اولیاء، سؤالاتی را مطرح می‌کند و می‌گوید، اگر کسی به آنها پاسخ دهد او از اولیاء الله است. یکی از آن سؤالات این است «ما رأس اسمائه الذی استوجب منه جمیع الأسماء: امام اسماء الهی که شایستگی تمام اسماء را دارا باشد کدام اسم است؟» (حسن‌زاده‌ی آملی، ۱۳۶۴: ۲۴۴).

پاسخ

انبیاء (ع) مظاهر امّهات اسماء حق تعالی هستند و خاتم که حقیقت محمدیه است، اسم اعظم حقست و برخی نیز اکمل اولیاء و ائمه‌ی هدی (ع) را مظاهر امّهات اسماء می‌دانند؛ چنانکه می‌گویند: «اکمل اولیاء، اعم از سفراء، اسمای مستأثره‌ی حقند؛ لایعلمها الا هو و بدانکه اسماء لفظی، اسماء اسماء و اظلال آنهایند و عمده خود اسمایند که حقایق نوریه و اعیان کونیّه‌اند و به این ظلّ و ذی ظل اشاره کرده‌اند که «للحروف صُورُ فی عوالمها» (همان: ۳۳۴).

حال بدانکه «الوهیّت» چون ظلّ حضرت ذات است و امّهات اسماء الوهیّت که «حی» و «عالم» و «مرید» و «قادر» اند، به منزلت ظلالات اسماء ذاتند، پس اعظم اسماء حقیقت الوهیّت، اسم «الله» است و اسم اعظم در مرتبه‌ی افعال، اسم «قادر» و «قدیر» که امّاند؛ زیرا اسم خالق و باری و مصوّر و قابض و باسط و امثال آنها بمنزله‌ی نگهبان و حاجب اسم قادرند و اعظمیّت اسماء را مرتبت دیگر نیز هست که اختصاص به تعریف دارد. پس هر اسمی که در تعریف حق سبحانه و تعالی اسم از دیگری است، اعظم از آن

است، خواه تعریف در مرتبت لفظ و کتابت باشد، خواه در مرتبت خارج از آن که عین خارجی خواهد بود و این راجع به همان سرّ و حصّه‌ای است که اسم اعظم اختصاص به انسان کامل می‌یابد. چنانکه می‌فرماید: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى اللَّهَ» پس وجود خاتم، اعظم اسماء الله است و همچنین دیگر کلمات تامّه و اسمای حُسنای الهی (همان: ۲۴۱). نیز چنانکه ابی‌عبدالله (ع) در شرح این سخن حق تعالی «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» فرمود: «نحن و الله الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (کلینی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۱۱).

ابن عربی در پاسخ به حکیم ترمذی می‌گوید: «الاسم الاعظم لا مدلول له سوى عين الجمع و فيه الحى القيوم: اسم اعظم است که آن را جز «عين الجمع» مدلولی نیست و «الحى القيوم» در آن است؛ زیرا شرط هر یک از اسماء ذات، صفات و افعال، «حیات» است (فرغانی، ۱۳۷۹: ۱۴۲).

مظهر اسم اعظم نیز حقیقتی است که همه‌ی حقایق ممکنات را شامل است و بر اساس همین میزان این مسأله مطرح شده که کدام یک از اسماء، شامل همه‌ی اسماء می‌گردد. برخی از محققان اسم «الله» را اسم اعظم دانسته و روی اسم «حیّ قیوم» نیز تکیه کرده‌اند. در نظر این اشخاص اسم «الله» عَلَم است و به عنوان یک اسم عام همه‌ی معانی اسماء حق را شامل می‌گردد، ولی اسم «حیّ قیوم» لقب است و به عنوان یک لقب مشتمل بر همه‌ی معانی اسماء است. اشتغال اسم «حیّ قیوم» بر معانی سایر اسماء هم به صورت تَضَمّن است و هم به وجه التزام؛ زیرا اسم «حیّ» بر اسماء ذاتیه‌ی حق دلالت دارد و به همین جهت بر وجوب وجود و وجوب ایجاد نیز دلالت خواهد داشت. «قیوم» نیز مبالغه‌ی در قیام بوده و تقوّم همه‌ی موجودات را به حق شامل می‌گردد. به همین جهت است که می‌توان گفت همه‌ی اسماء فعلیه‌ی حق تبارک و تعالی در اسم «قیوم» مندرج بوده و این اسم، بر آنها دلالت دارد (ابن منده، ۱۴۱۴ق: ۱۶۶).

ابن عربی درباره‌ی احاطه‌ی قیومی حق از طریق تجلّی می‌گوید: «و القیومیّه بالکون أحقّ لأنّها ساریة فیه و بها ظهرت الأسماء الإلهیة، فبها أقام الـکون الحقّ أن یقیمه و لولا ذلك ما ظهر للخلق عین: و قیومیّت وجودی به ماسوا لازم و بایسته‌تر از [احاطه‌ی علمی] است؛ زیرا قیومیّت در ماسوا سریان دارد و به واسطه‌ی همین قیومیّت وجودی، اسماء الهی ظاهر شده‌اند و بواسطه‌ی آن [و یا اسماء] خداوند ماسوا را بوجود آورده و قوام بخشیده است و اگر این قیومیّت و قوام وجودی نبود، خلق عینیّت نمی‌یافت. لذا رسول الله (ص) در دعا می‌فرماید: «یا الله و أسألك باسمک الله لا اله الا هو الحی القيوم» (الأبطحی، ۱۴۲۵ق: ۲۱۰).

اسم اعظم در حقیقت اسم عینی است، نه فقط کتبی. کتبی ظلّ عینی است و هریک را در عالم خود اثری، بلکه آثاری خاص است. اینکه کدامیک از اسماء، اسم اعظم است، از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده است که فرمود: «قبل از جنگ در شبی خضر (ع) را در خواب دیدم. به او گفتم به من چیزی بیاموز تا توسط آن به دشمنان پیروز شوم. پس خضر (ع) گفت، بگو: «یا هو یا من لا هو الا هو». هنگامی که صبح شد، داستان را برای رسول خدا (ص) عرض کردم، فرمود: «ای علی! اسم اعظم را آموختی» (حسن زاده‌ی آملی، ۱۳۶۴: ۲۴۱). پس یکی از کارآیی‌های اسم اعظم تسخیر و تصرف در عالم است.

از رسول خدا (ص) درباره‌ی اسم اعظم خداوند سؤال شد. فرمود: «فقال: کُلّ إسم من أسماء الله أعظم ففرغ قلبک عن کُلّ ما سواه و ادعه بأیّ إسم شئت فلیس فی الحقیقه لله إسمٌ دون إسم بل هو الله الواحد القهار: تمام اسماء الهی اسم اعظم می‌باشند. قلبت را از هر چه جز اوست خالی کن و او را به هر اسمی که می‌خواهی بخوان، در حقیقت برای خداوند اسمی غیر از اسم دیگر نیست، بلکه او خدای واحد قهارست» (همان: ۲۴۲). به همین دلیل است که وقتی شخصی از بایزید بسطامی پرسید که اسم اعظم کدام است، جواب داد: «تو

اسم اصغر به من بنمای که من اسم اعظم به تو بنمایم». آن شخص حیران شد، پس گفت: «همه‌ی اسماء حق عظیم‌اند».

اسم اعظم به احوال خود انسان مربوط می‌شود که خداوند را چگونه بخواند. چنانکه در تفسیر *ابوالفتوح رازی* آمده است که از امام صادق (ع) درباره‌ی اسم اعظم پرسیدند، امام (ع) به آن شخص فرمود: «در حوض آب فرو برو». وقتی آن شخص در حوض آب فرو رفت، در هنگام خروج، امام (ع) فرمود: «به او اجازه ندهید خارج شود». آن شخص فریاد زد: «یا الله اغثنی». امام (ع) فرمود: «این همان اسم اعظم است» (همان: ۲۴۲).

مراد از اسم اعظم، صاحب جلال و عظمت به حسب شأن و قدرت است نه بر حسب جثّه و ترکیب، چون اگر بر حسب جثّه و ترکیب باشد، اینها به مکان و تحيّز نیاز دارند و متحّیز در مکان هر چند عظیم و بزرگ باشد، مکان و هوایی که اطراف اوست و محیط بر او است، عظیم‌تر از او خواهد بود و خداوند برتر از مکان و هواست. بعضی گفته‌اند عظیم به معنی خلق‌کننده‌ی امور عظیم است، چنانکه لطیف به معنی خلق‌کننده‌ی امور صغیر است (نهایندی، ۱۳۷۸: ۹۰).

رابطه‌ی وجوه اسماء با اسم اعظم

هر اسمی از اسماء دارای دو دلالت است: یکی دلالت بر ذات الهی و دیگر دلالت بر اسماء خاصی که موجب تمییز آن اسم از اسماء دیگر می‌شود. از این روست که همه‌ی اسماء از یک وجه متّحدند و از وجه دیگر اختلاف دارند؛ یعنی از آن وجهی که بر ذات الهی دلالت دارند، با یکدیگر متّحدند. ذات عین همه‌ی آن اسماست (عفی‌فی، ۱۳۸۰: ۱۶۳). به همین دلیل می‌گوییم صفات حضرت حق عین ذات اوست و هر یک از صفات عین همدیگرند (امام خمینی، ۱۳۶۰: ۳۵) و از وجهی اختلاف دارند که هر یک بر صفت معینی

دلالت دارند که آن صفت معین مخصوص همان اسم است (عفی‌فی، ۱۳۸۰: ۱۶۴) چنانکه می‌گوییم: «فلان اسم از اسماء جلال است و فلان اسم از اسماء جمال، چون هر یک از اسماء در آنچه مخصوص اوست ظهور کرده است» (امام خمینی، ۱۳۶۰: ۳۵). نکته‌ی دیگر اینکه همان طوری که ذات، مسمی به جمیع اسماء است، هر اسمی هم به جمیع اسماء موسوم است (ابن عربی، ۱۳۲۹ق: ۱۰۱)؛ زیرا ذات و هویت حق در جمیع اسماء مندرج است، لذا هر یک از اسماء از جهتی مانند ذات، مجمع جمیع اسماء است و از جهتی که دلالت بر معنای خاص خود دارد، غیر از بقیه‌ی اسماست. پس می‌توان گفت هر اسمی از نظر مصداق عین ذات و سایر اسماء است، ولی از نظر مفهوم مغایر با ذات و سایر اسماست (جهانگیری، ۱۳۶۲: ۳۰۹).

درباره‌ی تعدّد و کثرت اسامی خداوند متعال، باید گفت ذات خداوند حقیقت واحدی است، اما به اعتبارات گوناگون و از جهات مختلف اسامی متعدّدی بر او تعالی صدق می‌کند که همگی آنها «احسن» می‌باشند؛ مثلاً از این جهت که موجودات را آفریده، «خالق» است؛ از آن جهت که به همه چیز آگاه می‌باشد، «عالم» است؛ از آن جهت که تدبیر عالم به دست اوست، «مدبّر» است؛ از آن جهت که مهربان است و رحمتش شامل همه می‌شود، «رحمن و رحیم» است؛ از آن جهت که گناه بندگان را می‌بخشد، «غفور» است و ... از جهتی نیز می‌توان همه‌ی اسم‌های خداوند را به یک اسم بازگشت داد که همان «اسم اعظم» است. خواندن خداوند از طریق ادعیه‌ی معصومین (ع) برای آن است که آن بزرگواران بهتر از هر کسی می‌دانند که برای هر کاری خداوند را به چه اسمی و چگونه بخوانند، چون نقش دعا آن است که موجب می‌شود انسان لیاقت کسب برخی از بخششهای الهی را پیدا کند و به آنها دست یابد. پس اعظمیت و فوقیت برای اسماء به اعتبار جامعیت صفات او و مظهریت بر کمالات او، از اصل وجود و حیات و قدرت و اختیار و اراده‌ی اوست (محقق، ۱۳۸۱: ۱۲).

آیات قرآنی که دارای اسم اعظم‌اند و مستأثره بودن اسم اعظم

از دیدگاه عارفان اسلامی بعد از مرتبه‌ی ذات مهم‌ترین مقام از آن اسم اعظم است. اولین چیزی که از فیوضات حضرت اقدس و خلیفه‌ی کبری بهره برد، حضرت اسم اعظم، یعنی اسم «الله» به حسب مقام تعینش بود، با جامعیت و در برگیرندگی تمامی اسماء و صفات و ظهور نمودن در جمیع مظاهر و نشانه‌ها؛ زیرا تعین اول [آن] حقیقت نامتعیّن، در واقع در بر دارنده و شامل تمامی تعینات و ظهورهاست و هیچ یک از صفات و اسماء جز به واسطه‌ی اسم اعظم با این فیض اقدس در ارتباط نخواهد بود.

عرفا در مقام تعیین اسم اعظم علاوه بر توجّه به مرتبه‌ی لفظی، به مراتب دیگر آن نیز توجّه دارند. آنها مراتبی را برای اسم اعظم بیان می‌کنند؛ مانند مرتبه‌ی بطون، مقام واحدیت که واسطه در ظهور اسماء و صفات می‌باشد و مقام حقیقت عینی اسم اعظم در اعیان ثابته که انسان کامل مظهر آن است و مرتبه‌ی لفظی اسم اعظم که در بعضی روایات و ادعیه‌ی وارده به آن اشاره شده است (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸: ۵) از قبیل: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ إِسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتُ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ» (قمی، ۱۳۷۶: ۳۳۴). نیز برخی از احادیث وارده، مثل: «اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعين حرفاً... و حرف عند الله، مستأثر به فی علم الغیب (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۳۴).

اسماء الهی تعینات، تجلیات، ظهورات ذات الهی و واسطه‌ی فیض حق هستند و فیض الهی از طریق آنها به عالم ملک و ملکوت می‌رسد، در بین این اسماء همان گونه که از روایت بر می‌آید، خداوند دارای اسمی است که برای خود برگزیده است و احدی از آن مطلع نیست، حتّی پیامبر (صلی الله و علیه و آله) و اوصیاء او. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: اسم اعظم که هفتاد و سه حرف می‌باشد، پیش ماست و یک حرف آن

نزد خداست که «استأثر به فی علم الغیب عنده» این اسم به اسم مکنون و مخزون نیز خوانده شده است و از مراتب غیبی اسم اعظم شمرده می‌شود. این مطلب را از روایات باب حدوث اسماء کافی می‌توان استفاده کرد که روایت امام باقر (علیه‌السلام) را نقل می‌کنیم.

امام محمد باقر (علیه‌السلام) فرمود: «اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرفست و تنها یک حرف آن نزد آصف بود. آصف آن یک حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس در هم نوردید تا او تخت را به دست گرفت، پس زمین به حالت اول بازگشت و این عمل در کمتر از یک چشم بر هم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و یک حرف هم نزد خداست که آن را در علم غیب برای خود مخصوص ساخته است و کسی از آن مطلع نیست (همان: ۲۳۰).

همچنین از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که می‌فرماید: «إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانِ يَعْمَلُ بِهِمَا وَ أُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَ أُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ حَرْفًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ وَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) اثْنِينَ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ» (حسینی بحرانی، بی‌تا: ۳۸). پس اسم اعظم به حسب مقام الوهیت، یک حقیقت است و به حسب مقام مألوهیت، حقیقت دیگری و به حسب مقام لفظ و عبارت، حقیقت سومی است و اسم اعظمی که به حسب مقام غیبیه است و جز خدا هیچ کس بدون استثناء از آن آگاهی ندارد، عبارت است از حرف هفتاد و سوم که خداوند آن را برای خود نگه داشته و به اسم مستأثره (مخزون و مکنون) خوانده می‌شود (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۴: ۱۳۱).

برخی از علماء برای آیاتی که دارای اسم اعظم می‌باشند، نشانه‌هایی به قرار زیر آورده‌اند:

۱. این آیات با «الله» شروع می‌شوند.
 ۲. این آیات با «هو» ختم می‌شوند.
 ۳. حروف این آیات نقطه ندارند.
 ۴. اعراب‌گذاری آنها تأثیری در قرائت آنها ندارد (شریف کاشانی، ۱۳۸۴: ۴۰).
- در خود آیات و تعداد آنها اختلاف نظر وجود دارد. صاحب کتاب کلم طیب آنها را پنج آیه در پنج سوره‌ی مبارکه به شرح ذیل آورده است:
- (۱) آیه‌ی ۲۵۶ از سوره‌ی بقره: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» تا آخر آیه‌الکرسی.
- (۲) آیه‌ی سوم از سوره‌ی آل عمران: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ».
- (۳) آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی نساء: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا».
- (۴) آیه‌ی ۸ سوره‌ی طه: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى».
- (۵) آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی تغابن: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».
- آیت‌الله حسن‌زاده‌ی آملی، آیه‌ی ۲۶ از سوره‌ی نمل را نیز به آن می‌افزاید:
- (۶) «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».
- (۷) آیه‌ی ۶۲ از سوره‌ی مبارکه‌ی غافر: «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِي تَوْفَكُونَ».

دلایل اسم اعظم بودن «الله»

۱- از آن جهت که «الله» مشهورترین نامهای خداست و بلندمرتبه‌ترین نامها از حیث منزلت است و بیش از سایر اسماء در دعا و ذکر قرار داده شده و کلمه‌ی اخلاص به آن تخصیص داده شده است و شهادت‌های سه‌گانه‌ی «لا اله الا الله»، «محمد رسول الله» و «علی ولی الله» به آن واقع شده است.

۲- چون در قرآن بطور یقینی آمده است.

۳- چون در اسماء الحسنی قرار دارد (نهایندی، ۱۳۷۸: ۹۳).

۴- چون «الله»، حی، قادر و عالم است به ضرورت ازلی؛ یعنی همانگونه که هستی برای حق تبارک و تعالی ازلی است و در حکم به هستی حق هیچ گونه قیدی لحاظ نمی‌شود، حیات و قدرت و علم نیز برای حق تعالی ازلی است و هیچ گونه حیثیت و قیدی در این باب لحاظ نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت، وجوب و ضرورت وجود به معنی وجوب و ضرورت همه‌ی کمالات خواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۸۵: ۲۹۸).

۵- خواص اسم اعظم خدا در سه اسم گذاشته شده که آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌باشد (فیض کاشانی، ۱۳۸۶: ۸۱).

امیرالمؤمنین علی(ع) در تفسیر کلمه‌ی «الله» می‌فرماید: «اللَّهُ اسْمٌ مِنْ أَعْظَمِ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنْبَغِي يُسَمَّى بِهِ غَيْرُهُ: «الله» اسم اعظم الهی است که شایسته نیست احدی به این نام خوانده شود» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۹۲: ۲۳۲).

۶- ابوبکر واسطی می‌گوید: اسم اعظم خدا «الله» است، چون که اگر الف از آن برداشته شود، «لله» (برای خدا) می‌ماند و اگر لام از آن برود «له» (برای او) می‌ماند و اشاره در حال خود باقی است و اگر لام دیگر از آن برداشته شود، فقط «هاء» می‌ماند و همه‌ی رازها در همین «ها» است، چون که معنای «ها» همان «هو» است، اما دیگر اسماء خدا را

اگر یک حرفشان را برداریم، معنایشان از بین می‌رود و جایی برای اشاره به حق نمی‌ماند و معنای جمله‌ای را هم بر نمی‌تابد، به همین دلیل روا نیست که جز خدا را «الله» بنامیم (سراج، ۱۴۲۱ق: ۷۹).

اسم اعظم بودن «بسم الله الرحمن الرحيم»

بسم الله گفتن بنده به منزله‌ی «کن» از پروردگار است. در این باره روایتی است که می‌فرماید: «بسم الله به اسم اعظم خدای تعالی نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی آن است» (العروسی، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ۸). بنابراین گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» از ناحیه‌ی نمازگزار با «کن» از ناحیه‌ی خداوند متعال برابر است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۸۳). به همین دلیل در برخی روایات، «بسم الله الرحمن الرحيم» را اسم اعظم الهی شمرده‌اند (نهادنی، ۱۳۷۸: ۹۳).

ابن عربی اشتیاق اسماء برای ظهور را در عالم، به عشق نفس به بدن تشبیه کرده است و می‌گوید: «همانطوری که نفس عاشق بدن است و به هنگام مفارقت از آن متألم می‌گردد، اسماء نیز برای ظهور خود مشتاق ظهور عالم‌اند (قیصری، ۱۴۱۶ق: ۱۱۹). پس اسماء الهی علت پیدایش و ظهور عالم می‌باشند و اگر هم در مواردی «محبت ذاتی» حق را دلیل ایجاد عالم آورده است، مقصودش ذات از طریق اسماء و صفات است، نه ذات من حیث هی هی، با قطع نظر از اسماء و صفات (ابن عربی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۲۹۱). به همین دلیل می‌گوید: «فأقول: لما قدمنا أن الأسماء الإلهية سبب وجود العالم و أنها المسلطة عليه و المؤثرة لذلك. كان بسم الله الرحمن الرحيم عندنا خبر ابتداء مُضمَر و هو ابتداء العالم و ظهوره كأنه يقول: ظهور العالم بسم الله الرحمن الرحيم، أي باسم الله الرحمن الرحيم ظهور العالم: پس می‌گوییم: چنانکه پیش از این بیان کردیم، که اسماء الهی سبب پیدایش عالم‌اند و قطعاً آنها مسلط بر عالم و تأثیرگذار در آن هستند. به این خاطر، «بسم الله الرحمن الرحيم»

در نظر ما خبر کلمه‌ی ابتدا و مقدر است و آن ابتداء عالم و ظهور آن است. گویی خداوند می‌گوید: ظهور عالم، بسم الله الرحمن الرحيم است، یعنی با بسم الله الرحمن و الرحيم عالم ظاهر گردیده است» (همان: ۲۹۲).

آنگاه می‌افزاید علّت اینکه از بین اسماء الهی تنها سه اسم «الله» و «الرحمن» و «الرحيم» را انتخاب کرده، برای این است که «الله» اسم جامع است و «الرحمن»، صفت عام است و «الرحيم»، گرچه صفت خاص است، اما همراه صفت «رحمان» است.

به شبلی گفته شد، بای «بسم الله» اشاره به چه دارد؟ گفت: یعنی با خداست که ارواح و اجساد و حرکات پیدا می‌شوند، نه با خود آنها. به ابوعباس بن عطا نیز گفته شد، چه هنگام دل‌های عارفان آرام می‌گیرد؟ گفت: در رسیدن به اولین حرف کتاب خدا که «بسم الله الرحمن الرحيم» است. معنای این جمله آن است که همه چیز با خدا پیدا شده و به او فنا می‌شود و با تجلّی او زیبا گشته و به استتار او زشت و تیره می‌گردد؛ زیرا در نام «الله» هیبت و کبریا نهفته است و در نام «رحمن» محبت و مودّت و در «رحيم» عون و نصرت است (سراج، ۱۴۲۱ق. : ۷۹).

پس عالم به واسطه‌ی این سه اسم کامل گردیده است (ابن عربی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۲۹۲) و خواصّ اسم اعظم خدا در این سه اسم گذاشته شده است (اثنی عشر، ۱۳۸۲: ۴۴).

همچنین از اسرار «بسم الله الرحمن الرحيم» این است که: «با باء بسم الله، عالم آغاز گردیده و به واسطه‌ی نقطه‌ی آن عابد از معبود تمیّز پیدا کرده است».

اشتقاق اسماء و صفات حق برای ظهور در عالم را می‌توان از این طریق نیز تبیین کرد که «الوهِیّ» و «رَبوبیّ» از اسماء اضافی حق می‌باشند و احتیاج به «مألوه» و «مربوب» دارند. البتّه این اشتقاق برای همه‌ی اسماء فعل حق حاکم است؛ چنانکه «جود» و «کرم» و «رحمت» نیز از اسماء و صفات اضافی‌اند که برای ظهور حق محتاج به موجودی هستند

که جود و کرم و رحمت را نسبت به او انجام دهند. چنانکه می‌گوید: «أَنَّ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ فِي ذَاتِهِ غَنِيًّا عَنْ عَالَمِينَ، فَمَعْلُومٌ أَنَّهُ مَنَعَتْ بِالْكَرَمِ وَ الْجُودِ وَ الرَّحْمَةِ، فَلَا بَدَّ مِنْ مَرْحُومٍ وَ مُتَكَرِّمٍ عَلَيْهِ وَ لِهَذَا قَالَ تَعَالَى «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» فَأَجَابَ الدَّاعِيَ سُبْحَانَهُ جُوداً وَ كَرَمًا: هر چند خداوند به جهت ذات خود بی‌نیاز از عالمیان است و واضح است که او موصوف به کرم، جود و رحمت است، پس لازم است مرحوم و متکرمی باشد. به همین جهت فرمود: «هرگاه بندگانم از تو درباره‌ی من پرسش کنند، بگو من به آنها نزدیکم و هرگاه نیایش‌کننده‌ای مرا بخواند او را اجابت می‌کنم». پس خداوند از جهت جود و کرم نیایش‌کننده، او را اجابت می‌کند» (ابن عربی، ۱۳۳۹ق. ج ۵: ۵۵۰).

اسم اعظم در آیات قرآن کریم

بجز مواردی که درباره‌ی اثبات اعظم بودن اسم «الله» و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آوردیم، درباره‌ی اسماء دیگر نیز به شرح زیر روایاتی آمده است.

۱- آنکه اسم اعظم «يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ» است و به نقل سمعانی در روح الأرواح که معروف به شرح اسماء است، مرده زنده کردن عیسی روح الله (ع) بوسیله‌ی خواندن این اسم بود.

۲- آنکه «الله و حَيٌّ وَ قَيُّوْمُ» است.

۳- آنکه «ذَوُ الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» است.

۴- آنکه «يَا بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» است.

۵- اینکه در این سه آیه‌ی آخر سوره‌ی مبارکه‌ی حشر آمده است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾: اوست خدایی که آفریدگار است، موجد و صورت‌بخش است، اسمهای نیکو از آن اوست. هرچه در آسمانها و زمین است، تسبیح‌گوی او هستند و او پیروزمند و حکیم است.

۶- در آیهی مبارکه‌ی زیر، «مُلک» است: «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران / ۲۶).

۷- در سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱ است: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ».

۸- اینکه در «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» است.

۹- مرحوم طبرسی در جوامع/الجامع از قول آصف‌بن برخیا، «خواهرزاده‌ی سلیمان نبی (ع)»، در آوردن تخت بلقیس این آیه را ذکر کرده است: «يَا إِلَهَنَا وَإِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

۱۰- در اوّل سوره‌ی حدید تا آیه‌ی «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

۱۱- قضاعی در آخر سوره‌ی حشر از «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ...» تا آخر سوره را آورده است (نهایندی، ۱۳۷۸: ۹۴).

برخی از اهل معرفت بر این عقیده‌اند که وقتی انسان از ذات خود غیب معرفت حاصل کند و در عظمت وحدانیت حق تبارک و تعالی فانی گردد، خدا را به هر اسمی که بخواند، همان اسم، اسم اعظم خواهد بود. کسی از بایزید بسطامی اسم اعظم را جویا شد، او در پاسخ گفت: اسم اعظم را حد و پایانی نیست، ولی هنگامی که تو خانه‌ی دلت را برای وحدانیت حق از هرگونه غیر پاک کنی، با هر اسمی که حق را بخوانی، همان اسم اعظم خواهد بود (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۵: ۵۸).

اسم اعظم در ادعیه

صاحب فوائدالجليلة اسم اعظم را در این دعا آورده است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا ذَا الْمَعَارِجِ وَالْقُؤَى أَسْأَلُكَ بِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِمَا أَنْزَلْتَهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِ فَرَجاً وَمَخْرَجاً وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَتَقْبَلَ تَوْبَتِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (نهاوندی، ۱۳۷۸: ۹۴).

امام جعفر صادق (ع) به بعضی از یاران خود فرمود: «آیا اسم اعظم را به شما بیاموزم؟» گفت: «بلی» فرمود: «قل هو الله احد» و «آیه الكرسي» و «سورة انا انزلناه» را بخوان و بعد از آن رو به قبله بایست و دعا کن به آنچه خواسته باشی.

شیخ مفید اسم اعظم را در سوره‌ی فاتحة الكتاب آورده و گفته است اگر فاتحه را بر مرده‌ای هفتاد مرتبه بخوانی و بعد از آن روح به آن برگردد عجیب نباشد (همان).

در شرح کارکرد دعای مشلول آمده است که دعایی است که آن را حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به جوانی که به خاطر گناه و ستم در حق پدرش شل شده بود، آموزش داد. جوان این دعا را خواند و حضرت رسول (ص) را در خواب دید که دست مبارکش را بر اندام او کشید و فرمود: «بر اسم اعظم خدا محافظت کن که کار تو به خیر خواهد بود». پس بیدار شد، در حالی که سلامت یافته بود (مجلسی، ۱۴۲۳ق: ۳۸۸).

در پایان از آنچه که از روایات و آیات و ادعیه درباره‌ی اسم اعظم آمده، در مجموع درباره‌ی شصت اسم بعنوان اعظم، نقل قول آمده است (کفعمی، ۱۴۲۴ق: ۴۱۸ - ۴۰۸) و کارکردهایی به آن نسبت داده شده است که به آنها در ادعیه می‌پردازیم.

کارکردهای اسم اعظم در دعا

(۱) گشودن درهای بسته‌ی آسمان.

(۲) رفع تنگناهای روی زمین.

(۳) تبدیل سختی به آسانی.

(۴) زنده کردن مردگان.

(۵) برطرف کردن شدايد و مصیبت‌ها.

چنانکه می‌فرماید: «اللَّهُمَّ وَاسْأَلْكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي سَأَلْتُكَ بِهِ السَّائِلُونَ أَعْطَيْتَهُمْ سُؤْلَهُمْ وَإِذَا بِهِ الدَّاعُونَ أَجَبْتَهُمْ وَإِذَا اسْتَجَارَكَ بِهِ الْمُسْتَجِيرُونَ أَجَرْتَهُمْ وَإِذَا دَعَاكَ بِهِ الْمُضْطَرُّونَ أَنْقَذْتَهُمْ وَإِذَا تَشَفَّعَ بِهِ إِلَيْكَ الْمُتَشَفِّعُونَ شَفَّعْتَهُمْ وَإِذَا اسْتَصْرَحَكَ بِهِ الْمُسْتَصْرِخُونَ اسْتَصْرَحْتَهُمْ وَفَرَجْتَ عَنْهُمْ وَإِذَا نَادَاكَ بِهِ الْهَارِبُونَ نَدَّيْتَهُمْ وَأَعْنَيْتَهُمْ وَإِذَا أَقْبَلَ بِهِ التَّائِبُونَ قَبِلْتَهُمْ وَقَبِلْتَ تَوْبَتَهُمْ: خدایا! از تو خواهم به حق نام اعظمت که چون خواستاران به وسیله‌ی آن از تو درخواست کنند، خواسته‌شان را بدانها عطا فرمایی و چون خوانندگان بدان تو را خوانند، اجابتشان کنی و چون پناه‌جویان بدان پناه به تو جویند، پناهشان دهی و چون درماندگان بدان تو را خوانند، نجاتشان بخشی و چون شفاعت‌کنندگان به وسیله‌ی آن روی شفاعت به درگاه تو آرند، شفاعتشان بپذیری و چون دادخواهان بدان از تو دادخواهی کنند، به دادشان برسی و گرفتاریشان را برطرف سازی و چون گریختگان بدان تو را ندا دهند، به ندایشان گوش فرادهی و کمکشان کنی و چون توبه‌کنندگان به وسیله‌ی آن به سوی تو توبه کنند، آنها را بپذیری و توبه‌شان را قبول کنی» (سماهیجی، ۱۳۸۰: ۵۵۷).

همچنین می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ، الَّذِي إِذَا دُعِيتُ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِلْفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ، وَإِذَا دُعِيتُ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ وَإِذَا دُعِيتُ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيْسَّرَتْ، وَإِذَا دُعِيتُ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ، ، وَإِذَا دُعِيتُ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَاءِ انْكَشَفَتْ» (قمی، ۱۳۴۲: ۱۰۱).

نتیجه‌گیری

- ۱- اسماء الهی وجودی و عینی هستند و دانستن اسم اعظم از آنها کارساز است و انسان را در تسخیر و تصرف در عالم توانا می‌سازد. اگر تنها لفظی و کتبی بودند، دانستن یا ندانستن آنها تأثیری در تصرف در عالم یا قدرت بخشیدن به سالک نداشتند.
 - ۲- تمام اسماء الهی اعظم هستند و مراد از اعظم، عظمت به حسب شأن و قدرت است و اعظم بودن آنها مربوط به احوال خود انسان می‌شود که خداوند را چگونه بخواند.
 - ۳- اعظم بودن اسماء به اعتبار جامعیت صفات او و مظهریت بر کمالات او از اصل وجود و حیات و قدرت و اراده‌ی اوست.
 - ۴- اعظمیت اختصاص به تعریف دارد و هر اسمی که در تعریف حق تعالی اتم از دیگری است، اعظم از آن است، خواه تعریف در مرتبت لفظ و کتابت باشد، خواه در مرتبت خارج از آن که عین خارجی خواهد.
- اسم مستأثر الهی از اسماء برگزیده و از مراتب اسم اعظم است که در نزد پروردگار می‌باشد و هیچ کس حتی پیامبر (صلی الله و علیه و آله) هم از آن آگاه نیست و در روایات نیز به این مطلب اشاره شده است. ابن عربی در فتوحات مکیه ذیل دعای پیامبر (صلی الله و علیه و آله) مبنی بر: «اللهم انی اسألك بكل اسم سمیته به نفس او علمت احداً من خلقک او استأثرت به فی علم غیبک»، فرموده که این اسم مستأثر از همه‌ی ماسوی الله پنهان است و کسی جز خدا نمی‌داند و بر آن آگاه نیست (ابن عربی، ۱۳۳۹ق: باب ۳۶۵).

منابع و مأخذ

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۷۵). *اسماء و صفات حق تعالی*. تهران: انتشارات اهل قلم.
- ابن عربی، محیی الدین. (۱۳۳۹ق.). *فتوحات المکیة*. تصحیح عثمان یحیی. قاهره.
- ابن منده، محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی. (۱۴۱۴ق.). *التوحید و معرفة اسماء الله عزوجل و صفاته على الإتفاق و التفرّد*. مكتبة الفراء الاثریه.
- اثنی عشری، شیخ حسن. (۱۳۸۲). *اسماء الحسنی*. تصحیح زهیر طیب. تهران: انتشارات سفینه.
- امام خمینی (ره)، روح الله. (۱۳۶۰). *مصباح الهدایة الى الخلافة و الولاية*. ترجمه‌ی احمد فهری. انتشارات پیام آزادی.
- _____ . (۱۳۷۸). *امامت و انسان کامل*. چاپ هفتم. مشهد: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- _____ . (۱۳۷۴). *شرح دعای سحر*. ترجمه‌ی احمد فهری. تهران: اطلاعات.
- _____ . (۱۳۸۱). *تفسیر سوره‌ی حمد*. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *رازهای نماز*. ترجمه‌ی علی زمانی قمشه‌ای. نشر اسراء.
- جهانگیری، محسن. (۱۳۶۲). *ابن عربی چهره‌ی برجسته‌ی عرفان اسلامی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- حسن‌زاده‌ی آملی، حسن. (۱۳۷۸). *ممدّ الهمم فی شرح فصوص الحکم*. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی بحرانی، سید هاشم. (بی‌تا). *ینابیع المعاجز و اصول الدلائل*. قم: حوزه‌ی علمیّه قم.
- سراج، ابونصر. (۱۴۲۱ق.). *اللمع فی التصوف*. الطبعة الاولى. بیروت: دارالکتب العلمیّة.
- شریف کاشانی، ملا حبیب‌الله. (۱۳۸۴). *خواص و مفاهیم اسماء الله الحسنی*. ترجمه‌ی محمد رسولی دریایی. انتشارات صائب.
- سماهیجی، عبدالله بن صالح. (۱۳۸۰). *صحیفه‌ی علویّه*. ترجمه‌ی سید هاشم رسولی محلاتی. انتشارات حرم.
- صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا). (۱۳۸۵). *اسرار الآیات*. تصحیح محمد خواجه‌ی. انتشارات مولی.
- _____ . (۱۳۷۸). *المظاهر الإلهیّة فی أسرار العلوم الکمالیّة*. تصحیح سید محمد خامنه‌ای. بنیاد حکمت صدرا.
- فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۳۷۴). *اسماء الحسنی*. انتشارات طلایه.
- عفیفی، ابوالعلاء. (۱۳۸۰). *شرحی بر فصوص الحکم ابن عربی*. ترجمه‌ی نصرالله حکمت. انتشارات الهام.
- فرغانی، سعیدالدین سعید. (۱۳۷۹). *مشارق الدّراری؛ شرح تأئیه ابن فارض*. مقدمه و تعلیقات: جلال الدین آشتیانی. قم: انتشارات حوزه‌ی علمیّه قم.
- فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۸۶). *تفسیر صافی*. ترجمه‌ی محمدباقر ساعدی. انتشارات صفائی.

قمی، شیخ عباس. (۱۳۴۲). *مفاتیح الجنان*. ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای. تهران: انتشارات علمی.

قیصری، داود. (۱۴۱۶ق.). *مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الکلم*. منشورات انوار الهدی.

کفعمی، تقی الدین ابراهیم بن علی بن الحسن بن محمد العاملی (۱۴۲۴ق.). *المصباح فی الأدعیة و الصلوات و الزیارات و الأحراز و العوذات*. تصحیح شیخ حسین الأعلمی. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی. (۱۳۷۲). *اصول کافی*؛ کتاب توحید، باب حدوث اسماء. بیروت.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار*. جلدهای ۹۳ و ۱۱. بیروت: مؤسسه الوفاء. چاپ اسلامیّه.

_____. (۱۴۲۳ق.). *زاد المعاد*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

محقق، محمدباقر. (۱۳۸۱). *اسماء و صفات الهی در قرآن*. نشر اندیشه اسلامی. الموحّد الأبطحی الإصفهانی، محمدباقر بن السید المرتضی. (۱۴۲۵ق.). *الصحیفه الحسینیة*. الطبعة الأولى. بیروت: مؤسسه البلاغ.

نهاوندی، علی‌اکبر. (۱۳۷۸). *وسيلة النجاة در شرح دعای سمات*. چاپ اوّل. انتشارات نهاوندی، چاپ اوّل.

